

«انقلاب بدون انقلاب»: خوانش فرمیستی از گرامشی

سعید رهنما



بازخوانی جنبش‌های فرمیستی سوسیالیستی (۶)



بخش اول: رفرمیسم؛ پیش‌فرض‌ها و واقعیت‌ها

۱- پایه‌گذاران رفرمیسم^۱

۱-۶ خوانشی از گرامشی و «انقلاب بدون انقلاب»

آنتونیو گرامشی از برجسته‌ترین متفکرین مارکسیست جهان، ده سال از آخرین قسمت عمرِ بس کوتاه خود را در زندان فاشیست‌ها گذراند، و قسمت اعظم یادداشت‌هایش را در «کتابچه‌های یادداشت‌های زندان» نوشت؛ مجموعه‌ای عظیم، پیچیده، پراکنده، و ویرایش‌ناشده در عرصه‌های متنوع فرهنگی، فلسفی، تاریخی، مذهبی، ادبی، اجتماعی و اقتصادی توأم با مفاهیمی بدیع، که بیانگر نبوغ استثنایی و ذهن باز و خلاقش بود. این یادداشت‌ها را با خوانش‌های متفاوتی می‌توان درک کرد، و هم دید انقلاب بلافاصله و هم دیدی رفرمیستی و تدریج‌گرا را از آن‌ها استخراج کرد. از یک‌سو به نوشته‌هایی برمی‌خوریم که عمدتاً تحت تأثیر انقلاب اکتبر، از انقلاب بلافاصله‌ی سوسیالیستی حمایت می‌کند، و از سوی دیگر انبوه مفاهیم و نوشته‌هایی را داریم که تدارک طولانی و گذار تدریجی و آرام به سوی سوسیالیسم را لازم می‌بیند.

گرامشی در دوران دانشجویی در تورین تحت تأثیر جنبش کارگری به حزب سوسیالیست ایتالیا پیوست. در آن زمان سرمایه‌داری و صنعتی شدن ایتالیا به سرعت

^۱ برای قسمت اول تا پنجم از بخش اول نگاه کنید به:

- [بازخوانی جنبش‌های رفرمیستی سوسیالیستی](#)
- [معمای انگلس ۱۸۹۵](#)
- [کدام کائوتسکی](#)
- [رودلف هیلفردینگ و جنبه‌هایی از مارکسیسم اتریشی](#)
- [گنورگی پلخانف و سوسیال‌دموکرات‌های منشویک روسیه](#)

در حال رشد بود، و همراه آن گسترش و قدرت گیری بیش تر بورژوازی صنعتی، و رشد سریع طبقه ی کارگر صنعتی، و درگیری های فزاینده بین این دو شدت می گرفت. از اولین نتیجه گیری های گرامشی این بود که انقلاب سوسیالیستی به اتحاد عمل کارگران و دهقانان در عرصه ی ملی نیازمند است، و کارگران باید فراسوی خواست های اقتصادی و صنفی خود، به مبارزه ی فرهنگی و سیاسی دست زنند. با انقلاب اکتبر سخت تحت تأثیر تحولات سریع انقلابی قرار گرفت، و در ۱۹۱۹ نشریه ی *نظم نوین (Ordine Nuovo)* را در تورین، مهم ترین مرکز صنعتی ایتالیا و مقر کارخانه های فیات به راه انداخت؛ جایی که جنبش کارگری در اوج خود بود و زمینه ساز شکل گیری شوراهای کارگری در «دو سال سرخ» بود. این نشریه نقش بسیار مهمی در کمک به سازمان دهی شوراهای و انعکاس فعالیت آن ها داشت.^۱ گرامشی با انتقاداتی که به حزب سوسیالیست ایتالیا داشت، در ۱۹۲۱ حزب کمونیست ایتالیا را پایه گذاری کرد. او در ۱۹۲۲ به عنوان نماینده ی کمونیست های ایتالیا به مسکو رفت و چند سالی هم برای کمیته ترن کار کرد. در انتخابات عمومی ایتالیا در ۱۹۲۴ که فاشیست ها اکثریت یافتند، کمونیست ها هم شرکت کرده بودند و گرامشی به نمایندگی مجلس انتخاب شد، و چون در آن زمان هنوز مصونیت پارلمانی رعایت می شد، توانست برای فعالیت به رم بازگردد. در همان سال وی به دبیر کلی حزب کمونیست ایتالیا برگزیده شد. در ۱۹۲۶ گرامشی دستگیر شد، و پس از مدتی به علت بیماری ای که از دوران کودکی از آن رنج می برد، او را به زندان خاصی فرستادند، و اجازه دادند که با محدودیت هایی دفتر یادداشت و قلم دریافت کند. از ۱۹۲۹ بود که اولین یادداشت های زندان را نوشت، که توسط خواهر زنش از زندان خارج می شد.

^۱ آنتونیو گرامشی، «شوراهای تورین»

فاشیست‌ها عملاً تا آخر عمرش از ترس این انسانِ گوزپشتِ نحیف و بیمار اما نابغه، او را در زندان نگه داشتند. طنز تلخ این است که شاید باید از فاشیست‌ها ممنون بود که لاقبل به او اجازه‌ی داشتن قلم و کاغذ و نوشتن را دادند، تا بشریتِ ترقی‌خواه از ثمرات ذهن این نابغه‌ی بزرگ بی‌بهره نماند! گرامشی در ۱۹۳۷ به علت بیماری درگذشت، و خواهر زنش موفق شد که مجموعه‌ی ۳۳ دفتر یادداشت را به دست دیگر رهبران کمونیست ایتالیا که در تبعید در مسکو به سر می‌بردند، برساند. این یادداشت‌ها به تدریج پس از جنگ جهانی دوم منتشر شد.

گرامشی و انقلاب اکتبر

واضح بود که انقلاب اکتبر در آن مقطع گرامشی را سخت تحت تأثیر قرار داده، تا حدی که مقاله‌ی معروف «انقلاب علیه کتاب کاپیتال»^۱ را نوشت. او در این مقاله می‌گوید «این انقلابی است علیه کتاب سرمایه‌ی کارل مارکس» و اضافه می‌کند که از نظر کاپیتال «... لازمست که یک بورژوازی وجود داشته باشد، باید یک عصر سرمایه‌داری و پیشرفتی به شیوه‌ی غربی موجود باشد...» تا این که پرولتاریا بتواند به فکر طرح خواست‌هایش و انقلاب بیفتد و نتیجه می‌گیرد که حوادثی که روی داده، این نظر را که «.. روسیه باید بر مبنای قوانین ماتریالیسم تاریخی توسعه یابد...» به دور می‌افکند. گرامشی اضافه می‌کند که بلشویک‌ها با این کار خود نشان دادند که بر خلاف تصور عده‌ای «... ماتریالیسم تاریخی بر روی سنگ حک نشده است.» بر این

^۱ آنتونیو گرامشی، «انقلاب علیه کتاب کاپیتال»

<https://www.marxists.org/archive/gramsci/1917/12/revolution-against-capital.htm> .

ترجمه‌ی فارسی از این مقاله، علیرضا نیاز زاده نجفی، در سایت انسان‌شناسی و فرهنگ،

<https://anthropologyandculture.com/fa/easyblog/3375-علیه-سرمایه>

اساس نتیجه گیری او این بود که انقلاب سوسیالیستی نیازی ندارد که منتظر رشد شرایط عینی و توسعه‌ی همه‌جانبه‌ی نیروهای مولد شود.

در مورد حزب نیز او سخت شیفته‌ی حزب لنینی شده بود و در بازگشت‌اش از شوروی بیش‌تر بر حزب پیشگام و کم‌تر بر شوراها تأکید داشت. گرامشی که خود شاهد سیاست‌های محافظه‌کارانه‌ی حزب سوسیالیست ایتالیا بود، بر علیه رفرمیسم موضع گرفت و به حزب کمونیست ایتالیا توصیه کرد که شکل تشکیلاتی حزب بلشویکی را اتخاذ کند. اما همان‌طور که کارل باگز اشاره می‌کند، لنینیسم گرامشی به‌هیچ‌وجه خود را به چنین حزبی محدود نمی‌کرد، و جنبه‌های به‌مراتب وسیع‌تری را در نظر داشت.^۱

این برداشت از انقلاب و حزب لنینی یک جنبه از دیدگاه‌های گرامشی بود، که معمولاً طرفداران انقلاب بلافاصله‌ی سوسیالیستی با تکیه بر آن، به‌غلط گرامشی را ادامه‌دهنده‌ی همان راه بلشویکی می‌دانند. اما تعبیر افراطی دیگری نیز از گرامشی وجود دارد که او را کلاً غیررادیکال عرضه می‌کند. پس از سقوط فاشیسم و پایان جنگ جهانی دوم، پالمیرو تولیاتی (Togliatti)، از هم‌کلاسی‌های گرامشی و جانشین او به‌عنوان رهبر حزب کمونیست ایتالیا مجموعه‌ای از نوشته‌های گرامشی را با تعبیر خاص خود منتشر کرد، که به «راه ایتالیایی به سوسیالیسم» معروف شد. در این تعبیر نیل به آرمان‌های مارکسی می‌بایست از طریق اشاعه‌ی فرهنگ، آموزش، ترغیب و فتح نهادهای فرهنگی و اجتماعی، مقدم بر اعمال تغییرات اقتصادی و سیاسی، صورت پذیرد؛ یعنی سیاستی درست خلاف بلشویک‌ها که اول قدرت سیاسی را به‌دست گرفتند سپس سعی کردند که فرهنگ و جامعه را تغییر دهند. تکیه‌ی این دید بر این جمله‌ی معروف گرامشی مبتنی بود که در شرق دولت همه چیز است و جامعه‌ی مدنی

^۱ Karl Boggs, (۱۹۷۶), *Gramsci's Marxism*, Pluto Press, p. ۱۰۴.

بدوی و متزلزل است، اما در غرب رابطه‌ی متعادلی بین دولت و جامعه‌ی مدنی موجود است.^۱ واقعیت اما این است که دیدگاه گرامشی پیچیده‌تر از این برخوردهای یک‌جانبه است. دیدگاه اصلی او که به تدریج تکوین یافت، و مفاهیم بدیعی را که بر نظریه‌ی مارکسی افزود، پیش شرط‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی متعددی را برای نیل به سوسیالیسم ارائه می‌دهد.

این نکته را باید در نظر داشت که پرورش فکری گرامشی متأثر از نظریه‌پردازان و مکتب‌های مختلف فکری بود. با آن که قطعاً مارکس بزرگ‌ترین تأثیر را بر جهان‌بینی و روش‌شناسی او داشت، اما ذهن باز و جست‌وجوگر او پهنه‌ی فکری بسیار وسیعی را در حوزه‌های فلسفه، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، و تاریخ دربرمی‌گرفت: از ماکیاولی، که گرامشی او را «فیلسوف دموکرات» می‌خواند، تا بندتو کروچه (Croce)، فیلسوف ایده‌آلیست و لیبرال چپ ایتالیا، یا آنتونیو لبریولا (Labriola)، فیلسوف مارکسیست ایتالیایی، به‌رغم انتقاداتی که به او داشت، و حتی گتانو موسکا (Mosca)، نظریه‌پرداز محافظه‌کار ضد سوسیالیست و ضد کمونیست ایتالیایی، و رابرت میشلز (Michels)، جامعه‌شناس دست‌راستی آلمانی-ایتالیایی. در مورد تأثیر ماکیاول و کروچه بر گرامشی زیاد نوشته شده،^۲ اما به تأثیر موسکا، واضع تئوری معروف «نخبه‌گرایی (الیتسم)» بر او بسیار کم اشاره شده است. موریس فینوکیارو در کتاب جامع خود در این زمینه نشان می‌دهد که نظریات موسکا

^۱ Maurice A. Finocciaro, (۱۹۹۹), *Beyond Right and Left: Democratic Elitism in Mosca and Gramsci*, Yale University Press.

^۲ Benedetto Fontana, (۱۹۹۳), *Hegemony and Power: On the Relation Between Gramsci and Machiavelli*, University of Minnesota Press.
Maurice, A. Finocciaro, (۱۹۸۸), *Gramsci and the History of Dialectical Thought*, Cambridge University press.

تا چه حد بر تحلیل گرامشی از روشنفکران مؤثر بوده است.^۱ اهمیت این نکته در این است که متفکر مارکسیستِ بزرگی چون گرامشی ترسی از یادگیری از مکاتب غیرمارکسیستی نداشت.

هژمونی و فلسفه‌ی پراکسیس

همان‌طور که می‌دانیم، یکی از مهم‌ترین مفاهیمی که نظریه‌ی گرامشی بر آن استوار است، مفهوم «هژمونی» (hegemony) است. با آن که این مفهوم از جانب دیگر مارکسیست‌ها، اعم از بلشویک و منشویک و بعداً مائوئیست هم به کار گرفته می‌شد، و بیش‌تر به معنی سلطه بود، در نظریه‌ی گرامشی معنایی بسیار وسیع‌تر و پیچیده‌تر دارد. این مفهوم خود به‌طور مستقیم به مفاهیم دیگر «فلسفه‌ی پراکسیس» گرامشی، به‌ویژه به دو سطح مرتبط «جامعه‌ی مدنی» و «جامعه‌ی سیاسی»؛ نقش «روشنفکران ارگانیک طبقه اجتماعی»؛ شیوه‌های کنترل از طریق کسب «اجماع» (consent) و اعمال «سرکوب»؛ ایجاد «بلوک تاریخی»؛ و «جنگ موضعی» و «جنگ رودرو»؛ مربوط می‌شود.^۲ مفهوم جامعه‌ی مدنی گرامشی، متفاوت از مفهوم مارکسی، پدیده‌ای روئایی است که، حوزه‌ی بسیار مهم کسب و حفظ هژمونی طبقه‌ی مسلط برکنار از

^۱ Maurice A, Finocciaro, (۱۹۹۹), *Beyond Right and Left...*

^۲ به جز مواردی که به مآخذ دیگری اشاره شده، تمامی نقل‌قول‌های مستقیم و غیرمستقیم گرامشی از منتخب آثار گرامشی ترجمه شده است. نگاه کنید به:

Antonio Gramsci, (۱۹۸۵) *Selections from the Prison Notebooks*, edited and translated by Quintin Hoare and Geoffrey Nowell Smith, International Publishers.

برای نسخه‌ی الکترونیک در آرشیو مارکسیسم، نگاه کنید به:

http://marxism.halkcephesi.net/Antonio%۲۰Gramsci/prison_notebooks/problems/intellectuals.htm

حوزه‌ی دولت، است. همان‌طور که نوربرتو بویو اشاره می‌کند، جامعه‌ی مدنی گرامشی «نه 'همه‌ی روابط مادی'، بلکه تمام روابط ایدئولوژیک - فرهنگی؛ نه 'تمامی زندگی تجاری و صنعتی' بلکه تمامیت زندگی معنوی و فکری را دربر می‌گیرد.»^۱

گرامشی در یادداشت مربوط به روشنفکران، مشخصاً به دو «سطح» عمده‌ی روبنایی: یعنی به‌اصطلاح 'جامعه‌ی مدنی' که مجموعه‌ای از ارگان‌های است که معمولاً 'خصوصی' خوانده می‌شود، و 'جامعه‌ی سیاسی' یا 'دولت'... اشاره می‌کند. او می‌گوید «این دو سطح از یک سو با نقش 'هژمونی' که طبقه‌ی مسلط در سراسر جامعه اعمال می‌کند سروکار دارد، و از سوی دیگر به اعمال 'سلطه‌ی مستقیم' یا فرمانروایی از طریق حاکمیت و دولت 'حقوقی' مربوط می‌شود.»^۲ گرامشی توضیح می‌دهد که این دو نقش سازمانی و مرتبط به یکدیگرند، و روشنفکران به‌عنوان «نمایندگان» گروه‌های مسلط، در تأمین هژمونی اجتماعی و اداره‌ی دولت سیاسی نقش تبعی را برعهده دارند. از نظر گرامشی بنیان و اساس این هژمونی در جامعه از طریق اجماع تأمین می‌شود، و در جایی که این اجماع، اعم از «اجماع فعال» یا «اجماع منفعل» عملی نشود، طبقه‌ی حاکم از قوه‌ی قهریه‌ی دولت استفاده می‌کند.

گرامشی این مفهوم را ابتدا در برابر مشاهده‌ی عملکرد بورژوازی و دلایل تداوم سرمایه‌داری، یعنی نظامی که به‌جای سقوط وعده داده شده‌اش، مدام در حال رشد بود، مطرح کرد. به نظر او طبقات تنها از طریق کاربرد زور و نهادهای سرکوب نیست که سلطه‌ی خود را حفظ می‌کنند، بلکه به آن علت است که با فراتر رفتن از منافع

^۱ جامع‌ترین تحلیل از مفهوم جامعه‌ی مدنی گرامشی و تفاوت آن با جامعه‌ی مدنی هگلی و مارکسی، را نوربرتو بویو ارائه داده، نگاه کنید به:

Norberto Bobbio, (۱۹۸۷), "Gramsci and the Conception of Civil Society", in N. Bobbio, *Which Socialism*, University of Minnesota Press.

^۲ همان‌جا ص ۱۲

اقتصادی کوتاه مدت خود، با سازش‌ها و اعمال رهبری معنوی، و ایجاد یک بلوک تاریخی و ائتلاف فراطبقاتی، توافق و رضایت بخش فزاینده‌ای از جامعه را جلب می‌کنند، و تسلط طبقاتی خود را تداوم می‌بخشند. این هژمونی از طریق شبکه‌ای از نهادها، روابط اجتماعی، و ایده‌ها مدام تولید و بازتولید می‌شود، و روشنفکران ارگانیک در سطح جامعه‌ی مدنی و دولت به‌عنوان «کارگزاران» طبقه‌ی خود، به طرق مختلف نقشی اساسی در این راه به‌عهده می‌گیرند. هر چقدر این اجماع عمق و وسعت بیش‌تری داشته باشد و بلوک وسیع‌تری را شامل شود، تسلط طبقاتی قوی‌تر و طولانی‌تر خواهد بود، و بالعکس سطح پایین اجماع، نظم سیاسی ضعیفی را پی‌ریزی خواهد کرد.

گرامشی در استراتژی طبقه‌ی کارگر نیز پیروی از همین رویه را لازم می‌دید. یعنی طبقه‌ی کارگر برای مقابله با بورژوازی و گذار از سرمایه‌داری باید بتواند در سطح جامعه‌ی مدنی، از طریق روشنفکران ارگانیک خود و با جلب همیاری متحدین‌اش، هژمونی مسلط بورژوایی را به چالش کشاند، و ایدئولوژی بدیلی را مبتنی بر ارزش‌های ترقی‌خواهانه به تدریج جایگزین آن کند و سنگر به سنگر موقعیت‌های مستحکم‌تری را در مقابل سرمایه برای خود تدارک ببندد. نکته‌ی حائز اهمیت این است که از نظر گرامشی طبقه‌ی کارگر به‌تنهایی و بدون ایجاد یک بلوک ائتلافی، و بدون روشنفکران ارگانیک طبقه‌ی خود، قادر به پیش‌روی به‌سوی سوسیالیسم نیست.

این هژمونی در تمامیت خود و به‌طور کامل و سراسری هم در سطح جامعه‌ی مدنی و هم در سطح جامعه‌ی سیاسی یا دولت، و به عبارت دیگر هم قبل و هم بعد از کسب قدرت سیاسی تأمین می‌شود. این که چه حدی از هژمونی موردنظر باید قبل از کسب قدرت سیاسی حاصل شده باشد، و چه بخشی از آن پس از کسب قدرت دولتی و توسط آن اعمال شود، به شرایط عینی و ذهنی مشخص بستگی دارد. آن چه که باید به آن توجه داشت این است که تا نیروهای ترقی‌خواه نتوانسته باشند هژمونی فرهنگی

مؤثری را در جامعه‌ی مدنی مسلط سازند، نخواهند توانست قدرت سیاسی را به شکل دموکراتیک به دست آورند. گرامشی رابطه‌ی مستقیم و تنگاتنگی بین هژمونی و دموکراسی می‌بیند. او می‌گوید، «از میان معانی مختلف، واقعی‌ترین و انضمامی‌ترین تعریف دموکراسی تعریفی است که آن را مستقیماً به مفهوم هژمونی مرتبط می‌سازد.» تعریف او از دموکراسی در یک نظام هژمونیک آن است که رابطه‌ی بین اداره‌کنندگان و اداره‌شوندگان به گونه‌ای است که «گذار مولکولی» افراد از گروه اداره‌شونده به گروه اداره‌کننده را ممکن می‌سازد؛ یا به عبارت دیگر رهبری شوندگان، خود رهبر می‌شوند. (گرامشی در موارد مختلف از مفهوم «مولکولی» استفاده می‌کند، که منظور از آن فرد در اجتماع، و تشبیه آن با مولکول در ارگانیسم، است. قیاسی که بخاطر تفاوت‌های اساسی بین سطح ارگانیک و سطح اجتماعی، به درستی در علوم اجتماعی مرقی امروز دیگر به کار گرفته نمی‌شود.)

انقلاب آرام

مفهوم بسیار مهم دیگری که گرامشی در عرصه‌های مختلف به کار می‌گیرد، مفهوم «انقلاب پاسیو» یا انقلاب آرام (passive revolution) است. او این مفهوم را از یکی از متفکرین محافظه‌کار دوران اولیه‌ی جنبش وحدت ایتالیا (ریزورجیمنتو) در قرن ۱۹ گرفته بود، که از سیاست اصلاحات تدریجی برای جلوگیری از وقوع انقلابی شبیه فرانسه حمایت می‌کرد. گرامشی در یادداشت‌های زندان مشخصاً نظر خود را درباره‌ی این مفهوم تشریح می‌کند، و آن را به نوعی مستقیماً با بخشی از پیشگفتار مارکس بر نقد اقتصاد سیاسی، که با استفاده از حافظه‌اش از آن به طور غیرمستقیم نقل قول می‌کند، مرتبط می‌سازد. او می‌گوید، مفهوم 'انقلاب پاسیو' باید به طور دقیق از دو اصل اساسی علوم سیاسی استنتاج شود: ۱- این که هیچ فرماسیون سیاسی مادام که نیروهای مولده‌اش هنوز امکان رشد در درون آن نظام را دارند، از بین نخواهد رفت؛

۲-هیچ جامعه‌ای حل مسئله‌ای را که زمینه‌ی یافتن راه حل آن از قبل در درون خود جامعه فراهم نیامده باشد، در مقابل خود قرار نمی‌دهد.^۱ گرامشی در زمینه‌ی تجربه‌ی جنبش وحدت ایتالیا، انقلاب آرام را با «جنگ موضعی» مرتبط می‌کند؛ با مقایسه‌ی کاوور (Cavour، رهبر جریان معتدل و رفرمیست) و مازینی (Mazzini، رهبر رادیکال انقلابی «ایتالیای جوان»)، کاوور را طرفدار انقلاب آرام/جنگ موضعی، و مازینی را طرفدار جنبش مردمی/جنگ رودررو تشریح می‌کند. او در مورد میانه‌روها به رهبری کاوور می‌گوید که اقدامات آن‌ها نشان می‌دهد که «فعالیت هژمونیک می‌تواند، و در واقع باید، قبل از رسیدن به قدرت انجام پذیرد...» و ادامه می‌دهد که برای اعمال رهبری مؤثر تنها نباید بر نیروی مادی که قدرت سیاسی در اختیار قرار می‌دهد، اتکا کرد و نتیجه‌گیری می‌کند که حل این مشکلات بود که در واقع وحدت ایتالیا را میسر ساخت، وحدتی که «با همه‌ی محدودیت‌هایش» «انقلابی» بود بدون 'انقلاب'، یا [یک] 'انقلاب آرام' بود.^۲

به‌طور کلی، همان‌طور که در جای دیگر نیز اشاره شد، گرامشی دو نوع انقلاب «فعال» (اکنیو) و انقلاب «آرام» (پاسیو) را تشریح می‌کند. مازینی برای وحدت سرزمین خود به شورش و راه‌های قیام و انقلاب متوسل می‌شد، و در تمام قیام‌ها از ارتجاع شکست خورد و بارها ناچار به تبعید می‌شد. اما کاوور با سیاست‌های ظریف و نزدیک کردن چپ میانه و راست میانه، اولین نخست‌وزیر ایتالیای متحد شد. در این جنبش ایتالیا بر خلاف فرانسه راه انقلابی را پیش نگرفت، اما متحول هم شد. انقلاب آرام مبتنی بر تلاش برای ایجاد «هژمونی فرهنگی» و تغییر ذهنیت مردم و «آگاهی

^۱ همان‌جا، صص ۱۱۴-۱۰۶

^۲، نیز نگاه کنید همان‌جا، ص ۵۹

همگانی» از طریق آموزش، زبان، برخورد متفاوت با مذهب، و نفوذ در رسانه‌ها است. تأکید گرامشی در انقلاب آرام، تدارک صبورانه‌ی انقلاب همراه با «تغییرهای ذره‌ای-مولکولی» در ذهنیت مردم بود.^۱

گرامشی با تأکید بر شرایط ذهنی کارگران، معتقد بود که مبارزه‌ی طبقاتی به‌خودی خود آگاهی سوسیالیستی را برای کارگران به ارمغان نخواهد آورد، زیرا آن‌ها مدام در معرض سلطه‌ی ایدئولوژی بورژوازی هستند. او شکست بین‌الملل دوم را تنها معلول انحراف رهبران و نخبگان نمی‌دانست و ریشه‌هایش را در روان‌شناسی توده جستجو می‌کرد. گرامشی بر این نکته تأکید داشت که باورها و ارزش‌ها مجموعه‌ای از اشباح و توهم‌ها نیستند و خود نیروی سیاسی منسجمی را تشکیل می‌دهند. قبل از آن که نیروهای انقلابی برای سرنگونی رژیم حاکم به زور متوسل شوند، باید آن رژیم را از «وجهی معنوی» اش عاری سازند و هژمونی او را بی‌اعتبار کنند و ضد-هژمونی متفاوتی را مبتنی بر ارزش‌ها و باورهای متفاوت جایگزین آن کنند. از نظر او گذار جامعه به سوسیالیسم، نه یک رویداد یا سلسله‌ای از رویدادها، بلکه یک فرایند است.

فوردیسم

از دیگر مفاهیم مهمی که گرامشی بر آن تأکید داشت، پدیده‌ی «فوردیسم» (Fordism) بود. تحولات سرمایه‌داری به‌ویژه در امریکا با ویژگی‌های خاص خود که او آن‌را «آمریکانیسم» می‌خواند، توجه او را جلب کرده بود. هنری فورد از اولین سرمایه‌داران بزرگی بود که متوجه شد تولید انبوه، که بر اثر کاربرد فزاینده‌ی تکنولوژی در خط تولید کارخانه‌های خودش میسر شده بود، بدون مصرف انبوه عملی نیست. فوردیسم یک نظام استانداردشده‌ی تولید انبوه و مصرف انبوه بود، که از

^۱ سعید رهنما، درآمدی بر انقلاب‌های قرن بیستم، نقد/اقتصاد سیاسی

یک سو هزینه‌ی تولید را از طریق کاربرد فزاینده‌ی تکنولوژی، و تجزیه‌ی وظایف پیچیده به بخش‌های ساده و تکراری، کاهش داده، و از سوی دیگر قدرت خرید کارگران را بالا می‌برد تا کارگران تولیدکننده، مصرف‌کننده‌ی محصولات تولیدی نیز باشند. ویژگی دیگر فوردیسم ایجاد کارخانه‌های بسیار وسیع و متصل به هم با توان تولید انبوه بود. فورد قبل از جنگ جهانی اول حقوق کارگانش را تا حد بسیار قابل توجهی بالا برد، و تسهیلات مالی برای خریداران اتوموبیل‌های ساخت کارخانه‌ی خودش فراهم آورد. گرامشی این تحول مهم را بخشی از «سرمایه‌داری برنامه‌ریزی‌شده» یا به عبارت دیگر سرمایه‌داری «سازمان‌یافته» می‌دید که از نظر او مشخصه‌ی یک «انقلاب آرام» بود.

او در یادداشت‌های‌اش تحت عنوان «امریکانیسم و فوردیسم» به نکته‌ی فوق‌العاده مهم دیگری نیز توجه می‌کند، و آن پدید آمدن انسان نوع جدید یا «گوریل اهلی‌شده» است. (اصطلاح زنده‌ای که فردریک تیلور، واضع «مدیریت علمی» که توجه لنین را جلب کرده بود، برای کارگری به کار برده بود). وی می‌گوید در امریکا عقلانیت چنین حکم کرده که «انسان نوع جدیدی مناسب کار و فرایند تولید جدید» به وجود آید.^۱ گرامشی می‌گوید این زشت‌بینی بی‌رحمانه‌ی تیلور بیانگر جامعه‌ی امریکا است که بر آن است که کارگر را در حد اعلای گرایش مکانیکی و خودکار، و مبرا از هرگونه تصور، خلاقیت، و مشارکت فعال پپروراند، و عمل تولید را تنها به جنبه‌های فیزیکی و مکانیکی آن تقلیل دهد.^۲ او می‌گوید با آن که این فرایند از آغاز صنعتی‌شدن مطرح بوده، اما این فاز جدید با شدت و بی‌رحمی به مراتب بیش‌تری، روابط جدیدی را به وجود آورده، و از این زاویه است که باید پدیده‌ی فوردیسم را

^۱ آنتونیو گرامشی، یادداشت‌ها...، ص ۲۸۶

^۲ همان‌جا، ص ۳۰۲

درک کنیم، و نتیجه می‌گیرد که آنچه که واضح است این است که آن‌ها نگران «انسانیت» یا «معنویت» کارگر، که آن‌را بلافاصله خرد می‌کنند، نیستند، چراکه انسانیت یا معنویت کارگر تنها در فرایند تولید و «خلاقیت» مولد ظهور پیدا می‌کند. توجه به تغییر و تحولات مداوم سرمایه‌داری که گرامشی به آن اشاره دارد، به ضرورت انطباق مداوم تاکتیک‌ها و استراتژی طبقه‌ی کارگر و سوسیالیست‌ها نیز اشاره دارد. همین پدیده‌ی فوردیسم که تا دهه‌ها یکی از مهم‌ترین مبانی تحول تولید سرمایه‌داری و مدلی بود که در همه جای جهان به کار گرفته می‌شد، دچار دگرگونی شد و مدل «پسافوردیسم» با ویژگی‌های خاص خود، که آن‌هم مدام در حال تغییر است، جایگزین آن شد. از جمله به‌جای تولید انبوه کل محصول نهایی به‌طورمتصل در کارخانه‌ای غول‌پیکر در یک محل، تولید انبوه پراکنده‌ی قطعات در شبکه‌ای از کارگاه‌های کوچک و متوسط در سطح جهان، و سپس سوار کردن قطعات پیش ساخته در کارگاه‌های پراکنده‌ی دیگر صورت می‌گیرد. پیشرفت تکنولوژی رباتیک و دیجیتال نیز خط تولید را آن‌چنان انعطاف‌پذیر ساخته که محصولات مختلف و متنوع می‌توانند در یک خط تولید واحد تولید شوند. این «تخصصی‌شدن انعطاف‌پذیر» امکانات فراوانی را برای صاحبان سرمایه به وجود آورده که با هر تغییر جدی در بازار و نوسانات تقاضا، تولید را به‌شکل انعطاف‌پذیری تغییر دهند. البته از سوی دیگر این صنایع مدام با تضادهای جدیدی مواجه می‌شوند و سعی می‌کنند که آن‌ها را حل کنند. گرامشی علاوه بر تأثیرات تحولات سرمایه‌داری بر کارگران و مردم، به تأثیرات مذهب بر رفتار همگانی و «اخلاقیات پروتستان» نیز اشاره دارد. (نکته‌ای که ماکس وبر مبنای تحلیل تکوین سرمایه‌داری قرار داده بود.) اخلاقیاتی که بر خلاف آن-دنیا محوری کاتولیسیسم، بر ارزش‌های این-دنیایی مبتنی بر سخت‌کوشی و صرفه‌جویی تکیه داشت. مشاهده‌ی گرامشی این بود که این ارزش‌های مذهبی در امریکا، به‌سبب نبود تجربه‌ی فئودالیسم، سراسری‌تر و همگانی‌تر از اروپا است.

سیالیتِ موقعیت‌ها

ویراستاران و مترجمان انگلیسیِ یادداشت‌های زندان اشاره می‌کنند که پیش‌فرضِ گرامشی در یادداشت‌های «امریکانیسم و فوردیسم» این است که جنبش طبقه‌ی کارگر انقلابی در سرتاسر جهان سرمایه‌داری در حال عقب‌نشینی و شکست است، و در غیاب یک نیروی انقلابیِ مقابله‌جو، هر تغییری که در شیوه‌ی تولید روی دهد، در نهایت بخشی از «انقلاب آرام» خواهد بود. تغییراتی صورت می‌پذیرد و پاره‌ای تضادها را از میان برمی‌دارد، اما تضادهای جدیدی جای آن‌ها را می‌گیرد. به نظر آنان آنچه که این قسمت از یادداشت‌ها نشان می‌دهند و گرامشی بر آن‌ها تأکید می‌کند، پیچیدگی این تضادها و «سیالیتِ موقعیت‌ها» است.

آنچه از مجموعه‌ی این مفاهیم و بسیاری جنبه‌های دیگر دیدگاه گرامشی که امکان طرح همه‌ی آن‌ها در این مختصر نیست، برمی‌آید این است که نیل به سوسیالیسم به‌سادگیِ تصورِ تدارکِ یک انقلابِ سیاسیِ سریع توسط پیشگامان طبقه‌ی کارگر نیست، بلکه با توجه به تغییر و تحولاتی که در نظام سرمایه‌داری روی داده و تأثیراتی که بر طبقه‌ی کارگر داشته، پیش‌شرط‌ها و تدارکات وسیعی را می‌طلبد، که مهم‌ترین آن‌ها کسب هژمونیِ بدیل در جامعه‌ی مدنی توسط سوسیالیست‌ها و طرفداران‌شان، و پیش‌روی موضع به موضع تا مرحله‌ی تدارکِ رودررویِ نهایی است. واضح است که آماده‌شدن اکثریت جامعه برای گذار از سرمایه‌داری، روندی بسیار طولانی و تدریجی است. توجه گرامشی به سیالیتِ موقعیت‌ها به این معنی است که پراکسیس سیاسی باید به‌ناچار مدام در پی یافتن راه‌های تازه برای مقابله و پیش‌روی باشد. این کار را بورژوازی برای پیشبرد سرمایه‌داری و انطباق آن با موقعیت‌های سیال و جدید به‌خوبی انجام داده و می‌دهد؛ همان‌طور که مدلِ زمختِ تیلوریسم جای خود را به فوردیسم داد، و پس از آن نیو دیلِ روزولت، و دولت رفاه

در کشورهای پیشرفته، تحولات مهمی را پدید آورده، و همین پدیده‌ی فوردیسم دچار دگرگونی شد و مدل «پسافوردیسم» با ویژگی‌های خاص خود، که آن هم مدام در حال تغییر است، جایگزین آن شد.

گرامشی به درستی تأکید کرد، در این سیالیّتِ موقعیت‌ها، طبقه‌ی کارگر و سوسیالیست‌ها باید مدام سیاست‌های خود را به شکل انعطاف‌پذیری تعیین کنند و به مبارزه ادامه دهند. این مبارزه‌ی دائمی و انقلاب آرام در واقع چیزی نیست جز یک سیاستِ رفرمیستیِ رادیکال که طی آن طبقه‌ی کارگر و کلِ نیروی کار با گسترش مداوم بلوک تاریخی خود و کسب هژمونی بیش‌تر در سطح جامعه‌ی مدنی، آگاهانه و قاطعانه از موضعی به موضع دیگر بسوی آرمان‌رهایی خود پیشروی کنند.

ادامه دارد